نشریّهٔ ادب و زبان
دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی
دانشگـــــاه شهیـــد باهنر کرمان
سال ۱۶، شمارهٔ ۳۴، پاییز و زمستان ۹۲

بررسی و نقد شروح مثنوی با تکیه بر توجّه آنها به روایت، پیوستگی ابیات و متن مثنوی

(علمی – پژوهشی)*

دکتر حسین آقاحسینی
استاد گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه اصفهان
امید ذاکری کیش
دانشجوی دکتری زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه اصفهان

چکیده

بی تردید، مثنوی معنوی مولوی، حماسهٔ بزرگ عرفانی به زبان فارسی است. از همان قرون نخستین پس از مولوی، همواره در پی شرح رموز و غوامض مثنوی برآمده‌اند و هر یک با توجّه به مشرب فکری خاص و دیدگاه خاصی به شرح آن پرداخته‌اند. مولوی اندیشه‌های ماورایی خود را از طریق روایت، با مخاطب در میان می‌گذارد؛بنابراین ،برای گشودن پیچیدگی‌های اشعار مولانا باید به عنصر روایت و جنبهٔ داستانی مثنوی توجّه فراوانی کرد تا متوجّه پیوستگی مطالب مثنوی و فضای فکری و روحی مولوی شد. نگارندگان در این مقاله، نخست این مسئله را به اثبات می‌رسانند که عنصر روایت در مثنوی اهمّیت فراوانی دارد و

*تاریخ ارسال مقاله : ۹۱/۳/۳۰ تاریخ پذیرش نهایی مقاله :۹۲/۳/۲۶
*نشانی پست الکترونیک نویسندگان: h.aghahosaini@Ltr.ui.ac.ir
zakeri.omid@gmail.com

Archive of SID
www.SID.ir

توجّه به پیوستگی ابیات در بافت روایت، در فهم و شرح مثنوی بسیار ضروری است؛ بنابراین، شارحانی که مثنوی را به مثابه یک داستان دایره‌وار بلند فرض کرده‌اند و برای درک غوامض آن، پیوسته خود را در این طرح دایره‌وار حفظ کرده‌اند و برای شرح آن از خود مثنوی کمک گرفته‌اند، موفق‌تر از آن شارحانی هستند که تک تک ابیات و یا حکایت‌ها را به صورت جداگانه شرح کرده‌اند. با توجّه به این دیدگاه، شروح مثنوی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.
واژه‌های کلیدی: شروح مثنوی، روایت، تداعی معانی، روایت چندآوا، سیر خطی داستان.

۱- مقدّمه

متون نظم و نثر عرفانی اغلب دارای ابهام خاصی است. به همین خاطر همواره در پی شرح و تأویل این متون بر آمده‌اند. این ابهام در متون عرفانی مهم مثل مثنوی، به نظر می‌رسد، تحت تأثیر تجربهٔ گوینده از عوالم مکاشفه، واقعه، رؤیا و شطح به وجود آمده است. این نوع ابهام معمولاً غیر ارادی است. عارف با توجّه به تجربهٔ مقامات و حال‌های گوناگون، حس می‌کند که واقعیت آن چیزی نیست که با چشمان ظاهربین آن را می‌بینیم بلکه «واقعیت برتر»، آن است که در حالت مکاشفه به وی دست داده است؛ از این رو، سعی می‌کند تجربیاتی که در این حالت ماورای حسی به او دست داده، به مخاطبان خود منتقل نماید.

مولوی خود هم متوجّه ابهام‌های مثنوی بوده است؛ بنابراین، از همان ابتدای مثنوی، توجّه مخاطب را به «سرّ قصّه» جلب می‌کند و از او می‌خواهد که «بی هوش» باشد تا محرم مثنوی گردد. در متن کتاب هم ابیاتی دارد که ضمن این‌که ابهام مثنوی را هویدا می‌سازد می‌توان آن را راهکاری برای شارحان مثنوی دانست:

تا به گفت و گوی بیداری دری تو ز گفت خواب بویی کی بری؟
(مثنوی، د۱/ب۵۷۲)

مولانا گویی این بیت را خطاب به شارحان مثنوی که در عالم بیداری و حس به دنبال تأویلات پیچیده و دشوارند، متذکر می‌شود و از آنها می‌خواهد که جهت فهم و درک مثنوی، سعی در فهم «گفت خواب» داشته باشند و در صف (هم رُقود) قرار بگیرند. فهم

Archive of SID

www.SID.ir

«گفت خواب» هم تنها از طریق مأنوس شدن با اشعار او و سعی در درک تجربهٔ فرا حسی او در هنگام سرودن حکایت‌ها و داستان‌های مثنوی حاصل می‌شود.

این مقاله، به طور کلی، به دو قسمت تقسیم می‌شود:در قسمت اول مبانی نظری مطرح می‌شود و ضمن بحث و تحلیل، با کمک نظریات استادان مثنوی شناس، این مبانی مستدل می‌گردد. بخش دوم، تبیین مبانی مطرح شده در قسمت اول و نقد شروح مثنوی بر اساس آنهاست.

۱-۱- ضرورت و اهمیّت تحقیق

در رسالهٔ سپهسالار از قول مولوی آمده است: «بعد از ما ،مثنوی شیخی کند و مرشد طالبان گردد و سایق و سابق ایشان باشد». صاحب رساله در ادامه می‌گوید: «اما تا جان آدمی از همه مجرّد نشود و موحّد نگردد، از مثنوی مولانا - عظم الله ذکره – بوی نبرد و هر کس که به عقل خود باز سنجد، ثنوی گردد نه مثنوی.» (سپهسالار،۱۳۸۷: ۶۱) و این همان نکته ای است که مولوی در اوایل مثنوی از خوانندگان می‌خواهد تا «بی هوش» باشند تا «سرّ دلبران» را در حدیث دیگران دریابند. از این رو، با توجّه به شهرت روزافزون مثنوی مولوی در جهان و همچنین اهمّیت آن در فهم متون عرفانی فارسی، این مسئله که چگونه باید مثنوی را خواند و چگونه باید آن را شرح داد، بسیار ضروری است.

۱-۲- بیان مسئله

از آنجا که معرف مولوی، مثنوی را جهت تعلیم مریدان سروده است ،برای نیل به این هدف، از همان ابتدا از قصّه و حکایت استفاده می‌کند؛ از این رو، مخاطب در مثنوی همواره با قصّه و روایت سرو کار دارد اما عوامل متعددی از قبیل دانش فراوان مولوی و عواطف سرشار وی، سیر خطّی روایت را از طریق تداعی‌های متنوع به هم می‌ریزد. از این رو به نظر می‌رسد که آشنایی با روایت مثنوی و توانایی فهم پیوستگی ابیات و قصّه‌ها در آن، راز ورود به جهان متن مثنوی و درک آن است. در این مقاله، شروح مثنوی از این منظر مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

Archive of SID

www.SID.ir

۱-۳- پیشینهٔ تحقیق

زرّین کوب همواره در آثار خود، به اهمّیت روایت در مثنوی اشاره داشته است. بخش‌هایی از سرّ نی در تبیین این مسئله است. کتاب نردبان شکسته نیز شرح توصیفی دفتر اول و دوم مثنوی است که در آن به روایت توجّه شده است. زرّین کوب همواره به تداعی مداری داستان‌های مثنوی و ویژگی «سیلان ذهن» راوی آن اشاره می‌کند.

پورنامداریان در کتاب «در سایهٔ آفتاب»، هنر مولوی را در روایتگری نشان داده است. وی با مقایسهٔ چند حکایت مشترک در متون عرفانی متفاوت، اهمّیت توجّه به روایت را در مثنوی یادآور شده است. کتاب مهم دیگری که به اهمّیت روایت در آن تأکید شده است، «از اشارت‌های دریا؛ بوطیقای روایت در مثنوی» اثر حمید رضا توکّلی است. نوریان نیز در مقالهٔ «هر کسی از ظنّ خود شد یار من»، نشان می‌دهد که پیوستگی ابیات در فهم مثنوی، اهمّیت فراوانی دارد.

در زمینهٔ نقد شروح مثنوی از دیدگاه توجّه به روایت و پیوستگی ابیات، اثر مستقلی نوشته نشده است. شجری در کتاب «معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی»، ضمن معرفی برخی شروح، دربارهٔ ویژگی‌های آنها به بحث و تحلیل و نقد می‌پردازد. وی در بیان ویژگی‌های یک شرح مطلوب (رک:شجری،۱۳۸۶: ۵۲-۵۰)، به اهمّیت روایت و پیوستگی ابیات اشاره‌ای نکرده است. گولپینارلی و نیکلسون در مقدمهٔ شرح‌های خود بر مثنوی، به اهمّیت روایت و پیوستگی ابیات مثنوی، تأکید می‌کنند.

۲-بحث

۲-۱- مبانی نظری

توجّه جدّی به ساختار یک اثر برای تحلیل آن، در مکتب ساختارگرایی (Structuralism) ظهور یافت. این دیدگاه، بیشتر فضاهای نقد ادبی قرن بیستم را به خود اختصاص داده بود. ساختارگرایان در تحلیل‌های خودشان به قصّه توجّه فراوانی نشان دادند؛بنابراین،از درون این نظریه،دانش روایت شناسی (Narratology) شکل گرفت. این اصطلاح را نخستین بار تودوروف در زبان فرانسه به کار برد اما تحلیل یک متن بر اساس این شیوه نخستین بار پراپ، در ریخت شناسی قصّه های پریان اجرا کرده است.

Archive of SID

www.SID.ir

«دغدغهٔ اصلی روایت شناسی، شناسایی عناصر ساختاری و حالت‌های مختلف ترکیب این عناصر در روایت، شگردهای متکرّر روایت و تحلیل انواع گفتمان در روایت است.» (داد، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

از سوی دیگر، روی آوری به متن از دیدگاه روایت شناسی، «آشکارا به ساختار صوری و کلّیت متن و پیوستگی و تناسب اجزای متن با یکدیگر توجّه دارد.» (توکّلی، ۱۳۸۹ : ۳۸)

بررسی مثنوی مولوی از دیدگاه روایت شناسی، به یقین نتایج بسیار مفیدی خواهد داشت و بسیاری از رازهای مثنوی از این طریق گشوده خواهد شد. شارحان مثنوی غالباً ابیات را جدا از بافت داستانی آن در نظر گرفته‌اند در حالی که اگر مثنوی را با دید کل نگر بنگریم، حتی ابیاتی که راوی به یکباره به آن گریز زده است، غالباً با کلیت قصّه و صحنه خاصی که گریز در آن نمایان شده، پیوندهایی دارند. بنابراین دریافت مثنوی بدون التفات به بافت روایت و رفتار روایی راوی، ناممکن است .(ر.ک:همان :۳۳۴)

۲-۲- زمینهٔ بحث

عادت آشنای ذهن مخاطبان ادبیّات کلاسیک فارسی این گونه است که یک اثر ادبی، بویژه مثنوی‌های تعلیمی، با ستایش خداوند و حضرت محمّد (ص) و ذکر باب‌ها و یادکرد هدف شاعر از سرودن اثر ادبی و ...آغاز شود. آنها همواره خود را آماده می‌کنند که در مقدّمهٔ اثر، با جهان بینی شاعر، ممدوح، دین و آیین او آشنا شوند و پس از آن، قصّهٔ اصلی را از سر بگیرند اما این مخاطبان در مواجهه با مثنوی مولانا، شیوهٔ معتاد یک مثنوی تعلیمی را ملاحظه نخواهند کرد و با متنی دیگرگونه مواجه خواهند شد. اگر به مثنوی– چه از لحاظ ساختار صوری و چه از لحاظ ساختار محتوایی – به دقّت توجّه شود، این امر واضح خواهد شد که مثنوی از هر دو لحاظ با سایر کتب و آثار ادبی تفاوت بنیادین دارد. از لحاظ صوری، ساختار مثنوی یک ساختار و طرح منحصر به فرد است و این ویژگی در متون سابق – بجز در قرآن مجید – در هیچ کتابی دیده نمی‌شود. چنانکه معروف است این کتاب یکباره آغاز می‌شود و یکباره به انجام می‌رسد. مولانا پس از اینکه در جواب درخواست حسام‌الدین برای سرودن یک اثر که مریدان را مفید باشد، هجده بیت نخست را به وی می‌دهد، بقیهٔ مثنوی را در تطویل این هجده بیت، به صورت ارتجالی می‌سراید؛ از

Archive of SID

www.SID.ir

این رو، او برای مثنوی هیچ طرح و ساختار از پیش تعیین شده‌ای ندارد. خواننده از هر جای مثنوی شروع کند، همان جا می‌تواند نقطهٔ پایانی باشد؛بنابراین ،مثنوی دارای طرحی دایره‌وار است که برای آن اوّل و آخر نمی‌توان در نظر گرفت. از منظر محتوا نیز خوانندهٔ مثنوی با موضوعات گوناگون و متنوعی مواجه خواهد شد که برخاسته از اطلاعات گوناگون است. این اطلاعات در مطاوی قصّه‌های در هم تنیده، بدون نظم و ترتیب خاصّی، همواره در پیش چشم مخاطب، ظاهر و پنهان می‌شود. با توجّه به این مطالب، اهمّیت دو مسئلهٔ مهم در مثنوی آشکار می‌شود: ۱)روایت.۲)راوی. مثنوی روایت بلندی است که رفتار و ویژگی‌های ذهن راوی را به نمایش در آورده است. وی برای بیان افکار و اندیشه‌های لایهٔ ناخودآگاه ذهنش، قصّه و روایت را انتخاب کرده است. مولانا در ابتدای مثنوی، به خواننده توصیه می کند که به قصّه توجّه داشته باشد تا بتواند از طریق آن، رازها و رمزهای مربوط به خود مولوی و مثنوی را دریابد. مولانا بی شک قصّه‌گوی ماهری است و به زعم زرین کوب، این که خود وی و همچنین پدرش، بهاء ولد، و جدّش، حسین خطیبی، نیز همگی اهل وعظ و تذکیر بوده‌اند، این مهارت در قصّه پردازی را در نزد مولانا، جنبهٔ یک حرفهٔ موروثی می‌دهد .(زرّین کوب، ۱۳۸۲ :۴۱) بی گمان رمز فهم و درک مثنوی و هنر شرح آن به فهم دقیق قصّه، شکل و ساخت داستان‌ها بستگی دارد. ساختار صوری مثنوی، قصّه و روایت است و مخاطب از همان آغاز به سرعت به این نکته پی می‌برد. زرّین کوب می‌نویسد: «از همان آغاز مثنوی که حکایت جدایی در شکایت نی به بیان می‌آید و سپس داستان پادشاه و کنیزک نقد حال ما خوانده می‌شود، انسان احساس می‌کند در مثنوی با دنیای قصّه سروکار دارد؛» وی در ادامه تأکید می‌کند که گویندهٔ مثنوی بیش از هر چیز شاعر قصّه‌هاست. (زرّین کوب،۱۳۶۸: ۴۱) بی گمان بخشی از کژ فهمی‌ها، ناشی از غفلت و بی بهرگی از چشم انداز روایت شناختی است (رک:توکّلی،۱۳۸۹ :۴۲)، بنابراین، مطالعهٔ روایت شناختی مثنوی برای درک غنای محتوای کتاب که در ساختار به ظاهر پریشان فراهم آمده است، بسیار اهمّیت می‌یابد.

چنان که گفتیم، خوانندهٔ مثنوی هنگام خواندن آن، در اولین گام متوجّه روایت خواهد شد. عرفا به طور کلی برای تعلیم اندیشه‌های خود از قالب مثنوی استفاده می‌کردند. با این رویکرد اگر نگاه کنیم، مثنوی نیز به سان حدیقه و الهی نامه و ... است اما اگر مخاطب

Archive of SID

www.SID.ir

اندکی ژرف‌تر به مثنوی نگاه کند و با نگاهی تطبیقی روایت مثنوی مولانا را با سایر مثنوی‌های عرفانی بسنجد، بی گمان با روایتی غریب و دیگرگونه مواجه خواهد شد. معمولاً قصّه و تمثیل در روایت‌های قدیمی و کتب تعلیمی، بیانگر یک نکتهٔ مشخص است و به هر حال، یک درون مایه اصلی همواره در روند روایت برجسته است اما در مثنوی، راوی در روایت یک قصّه، هر لحظه مخاطب را با موضوع تازه‌ای مواجه می‌کند که از رهگذر تداعی برای او حاصل شده است؛ بنابراین ،فهم یک موضوع نو که در کنار دیگر موضوعات متنوّع، در روایت مثنوی دیده می‌شود، بسته به این است که مخاطب توانسته باشد رفتار ذهنی راوی را تشخیص دهد و با آن همراه باشد. بنابراین روایت و راوی در مثنوی رابطهٔ متقابل و تأثیرگذار دارند. راوی برای بیان اندیشه های خود، روایت را انتخاب کرده است و روایت هم به طور مستقیم از رفتار ذهن راوی متأثر است و با آن پیش می‌رود و این یکی از دلایل اهمیت توجّه به روایت در فهم مثنوی است. پس فهم مثنوی و پیوند واقعی با آن، زمانی حاصل می‌شود که ویژگی‌های ساختار روایی آن فهمیده شود و ویژگی‌های ساختار روایی آن هم همواره با تعقیب صحیح زنجیرهٔ تداعی‌ها امکان‌پذیر است. این روند، مخاطب واقعی مثنوی را با ذهن سیّال آفرینندهٔ آن آشنا می‌سازد و آشنایی با جهان بینی این ذهن، او را با مثنوی خوگر می‌سازد. این گونه است که مخاطب مثنوی می‌تواند در پشت پریشانی و آشفتگی ظاهری مثنوی، وحدتی را حس کند که در واقع، همان غربت انسان از نیستان عالم معناست.

از سوی دیگر، در مثنوی، ما با یک روایت خشک و بی روح مواجه نیستیم. راوی همواره در روایت حضور دارد و خلاقیت خود را نشان می‌دهد. وی در کنار شخصیت‌هاست و با شادی آنها شاد و با غمشان، غمگین می‌شود؛ بنابراین روایت مثنوی یک عرفان نظری صرف نیست. راوی مثنوی همگام با روایت، ما را با لحظه‌های خود آشنا می‌سازد. مخاطب اگر عمیق‌تر به روایت توجّه کند، می‌تواند به زمانهٔ مولوی برود و لحظه های او را حس کند، حال هر چه در این لحظه‌ها درنگ بیشتری داشته باشد، در واقع هرچه استوارتر به روایت مولانا چنگ زند، بی‌گمان لذّت او از مثنوی و فهم او از این کتاب، بیشتر خواهد بود. «روایت مولانا رفتاری صوفیانه دارد، ابن‌الوقت است و از حالی به حالی گذر می‌کند. هرگز رنگ درنگ نمی‌گیرد و در یک لحظه فرو نمی‌ماند. راوی

Archive of SID

www.SID.ir

همواره هشیار و چشم به راه است تا اشاره و تأویلی بیابد؛ حتی در یک حکایت نازل و مستهجن.» (توکّلی،۱۳۸۹: ۳۴۹)

با توجّه به این مقدّمه، چند ویژگی مهم در مثنوی است که تنها در سایهٔ توجّه به روایت و پیوستگی ابیات می‌توان پیچیدگی آن را حل کرد:

۱- یکی از ویژگی‌های برخی قصّه‌های مثنوی، روایت‌های چند آوا است. در این نوع روایت‌ها، صداهای مختلفی به گوش می‌رسد که نباید آنها را یا یکی از آنها را به طور قطعی صدای مولوی دانست؛ به طور مثال ،در داستان شیر و نخجیران، در جریان گفتگوها، راوی هیچ گاه سعی نمی‌کند از یکی از طرفین بحث جانبداری کند. توجّه نکردن به روایت چند آوا در مثنوی ،کژ فهمی‌هایی را به وجود آورده است؛ به طور مثال، آخوند زاده با توجّه به گفتگوهای اهل سبا با پیامبرانشان در دفتر سوم، می‌پندارد که «مولوی کافری ست که این قصّه‌ها را برای پنهان کردن عقایدش از خوانندگان عامی سر هم کرده است... و تماماً عقایدش مخالف شرع شریف است.» (آخوند زاده به نقل از:پارسی نژاد،۱۳۸۰: ۹۱)؛ به همین جهت باید توجّه داشت که راوی در مثنوی ،گاهی اوقات از چشم دیگری می‌بیند و از زبان دیگری سخن می‌گوید (رک:توکلی،۱۳۸۹: ۱۳۴)و حتی خداوند هم در مثنوی حرف می‌زند. توجّه نکردن به روایت، فهم این قسمت‌ها را با مشکل مواجه خواهد کرد.

دیگر از ویژگی‌های چند آوایی مثنوی، استفادهٔ فراوان مولوی از عنصر گفتگو است. اهمّیت این عنصر داستانی برای مولوی، آنجا آشکار می‌شود که گاهی در اصل داستان‌ها هیچ گونه گفت وگویی وجود ندارد و به نظر می‌رسد که مولوی به عمد از آن استفاده کرده و از این طریق خواسته است به بیان دغدغه‌ها و آواهای گروه های مختلف فکری و عقیدتی زمانه خویش بپردازد. دقّت و توجّه مولوی به روان شناسی شخصیت‌ها و توصیف احوال درونی آنان به اقتضای موقعیت و مقام آنان و بخصوص تأثیر این مقام و موقعیت و احوال مختلف به شیوهٔ سخن گفتن آنان، از نکته های قابل توجّه داستان پردازی مثنوی است و نمایانگر هنر روایت و اهمّیت آن در این کتاب است؛ به طوری که «دقّت و توجّه به این نکته های ظریف در کار داستان گویی، مثل گفت وگوهای شخصیت‌ها، شیوهٔ داستان پردازی مولوی را بسیار شبیه به داستان نویسی جدید می‌کند.» (پورنامداریان،۱۳۶۹: ۲۸۵)

Archive of SID

www.SID.ir

۲-دومین ویژگی مهم روایت در مثنوی مولوی، استفاده فراوان از «تداعی معانی» یا به قول خود مولوی،«جرّ جرّار کلام» است. این ویژگی در مثنوی، حاصل رفتار ذهن راوی است. اساساً عامل پیشروی قصّه در مثنوی، تداعی معانی است. هر کسی مثنوی مولوی را مورد مطالعه قرار دهد، در نگاه نخست ، متن آن را پریشان‌وار می‌یابد. خواننده که همواره با قصّه سروکار دارد، هیچ گاه نمی‌تواند یک قصّه را از ابتدا تا انتها به یکباره مطالعه کند بلکه همواره با قصّه‌ها و تمثیل‌های گوناگون در طول یک قصّهٔ مادر مواجه می‌شود. این ویژگی که مفهوم یا تصویری، مفهوم و تصویر دیگر را فرا یاد می‌آورد، تداعی (Association) می‌گویند.[1] از آنجا که راوی مثنوی، ذهنی سرشار از اطلاعات قرآنی، کلامی، ادبی، تمثیل‌های عامیانه و...دارد، با هر موضوعی، عنصر تداعی معانی، افسار روایت را به سمت و سویی می‌کشد؛ از این رو، با تعقیب ابیات مثنوی و خواندن پیوسته و متوالی آن، خوانندهٔ آگاه متوجّه می‌شود که راوی دانای کل، پیوسته از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و عصاره‌ای از محتویات درون ذهن خود را هر بار بیرون می‌ریزد. نکتهٔ قابل ذکر این است که به نظر می رسد در بیشتر قسمت‌های مثنوی،این تداعی ها ناآگاهانه است. از این رو: «در مثنوی احساس می‌شود که مهار داستان در دست مولوی نیست و این داستان‌ها و استعدادها و امکانات ساختاری و معنایی پیدا و ناپیدای آنهاست که اندوخته های سرشار و آگاه و ناآگاه مولوی را به مناسبت‌های گوناگون از ذهن او بیرون می‌کشد و به آنها فعلیت می‌بخشد و مولوی را به هر جا که امکانات بالقوه و بالفعلشان رخصت می‌دهد، می‌برد.» (همان: ۲۶۸) از این رو، خواننده و شارح برای درک حال و هوای واقعی مولوی و روایت او، نباید از تعقیب سیلان ذهن او سر باز زند و همواره باید خود را در مسیر تداعی‌های او قرار دهد.

توجّه نداشتن به تداعی معانی و قضاوت‌های زود هنگام راجع به ظاهر پریشان نمای مثنوی، باعث کژ فهمی‌های فراوان دربارهٔ این کتاب شریف شده است. (رک:توکّلی،۱۳۸۹: ۲۲۷)

۳- سوّمین ویژگی مهمی که تفسیر و تحلیل آن بدون توجه به روایت با مشکل مواجه می شود، قصّه های مستهجن مثنوی است که در دفتر پنجم مثنوی، به وفور یافت می شود؛ بویژه آنکه مولانا به طرز عجیبی از این قصّه‌ها برداشت روحانی و عرفانی می‌نماید. توجیه

Archive of SID

www.SID.ir

آمدن این تصویرهای غریب، تنها از طریق توجّه به ساختار روایت امکان پذیر است. «این روی آوری به تمثیلی غریب، به سخنان ناروا و روایت‌های بی پروا و بهره گیری از زشتی برای بیان زیبایی، دقیقاً با جهان بینی صوفیان که عالم را نظام احسن می‌بینند و نیز نگاه هنری آنان پیوند می‌گیرد؛ بویژه تلقی ساختاری و بوطیقایی را در زیباشناسی صوفیان نشان می‌دهد که در آن چه بسا از زشت‌ترین و مستهجن‌ترین سخنان و موقعیت‌ها می‌توان به مدد تأویل و تداعی کیمیا کار صوفیانه، به فضای دیگر رسید.» (همان :۲۵۹)

۴-اهمّیت توجّه به روایت ،با عنایت به یک ویژگی دیگر مثنوی نیز آشکار می‌شود. در مثنوی ابیات یا حکایاتی هست که می‌توان برداشت دوگانه ای از آنها داشت؛ یعنی این که خواننده مردّد می‌شود که این سخنان، اندیشه های مولاناست که در اثر تداعی نمایان می‌شود یا از زبان شخصیت‌های او ذکر می‌شود. حساسیت این دوگانگی آنجاست که گاهی این ابیات یا حکایات، سخنان عرفانی و ژرفی است که از زبان شخصیت‌های منفی ذکر می‌شود (رک:همان،۳۳۸)؛ به طور مثال ،در داستان ابلیس و معاویه، از زبان ابلیس حدیثی از پیامبر (ص) ذکر می‌شود:

گفت پیغمبر که حق فرموده است قصد من از خلق احسان بوده است[۲]

(مثنوی، د۲ب، ۲۶۳۵)

این بیت‌ها را تنها از طریق توجّه به روایت و رفتار روایی راوی می‌توان توجیه کرد.

با توجّه به این مباحث، توجّه به روایت در مثنوی اهمّیت فراوانی می‌یابد و پیرو آن، «ساختار صوری و کلّیت متن و پیوستگی و تناسب اجزای متن» در شرح و فهم آن بسیار مهم است. از آنجا که مولانا قصد دارد از زبان نی، «سرّ دلبران» را در «حدیث دیگران» روایت کند، می‌توان مثنوی را روایت بلندی دانست و تجربیات و حالات روحی و محتوای واقعی و اصیل ذهن و دغدغه‌های ذهنی راوی آن را لابه لای ابیات آن جستجو کرد؛ از این رو ،ما برای کشف خصوصیات ذهنی این راوی، تک تک ابیات مثنوی را در بافت رمان گونه‌ای فرض می‌کنیم که گاهی هم در این رمان طولانی، شخصیت‌ها برای هم قصّه های کوتاه می‌گویند اما همچنان یک راوی دانای کل بر آنها احاطه دارد. عوامل متعددی وجود دارد که سیر خطی این روایت را به هم می‌ریزد و اختیار سخن را به سیل تداعی‌های متعددی که از ذهن پربار راوی سرچشمه می‌گیرد، می سپارد و محتویات آن را بیرون

Archive of SID

www.SID.ir

می‌ریزد و از این رو، با ذهنی رودخانه‌وار مواجه می‌شویم؛ رودی که عوامل متعدّدی آن را سیال و خروشان کرده است و «هین چپ و راست» می‌برد؛ بنابراین، ما برای فهم و شرح محتویات این ذهن که مطالب موجود مثنوی است ،باید همگام با احساسات، عواطف و تداعی‌های متعدد راوی آن پیش برویم و همواره با جزر و مد دریای مثنوی همراه باشیم. به عقیدهٔ شیمل ،در این کتاب ابیات به یکدیگر پیوسته است و نامتجانس‌ترین اندیشه‌ها به کمک پیوندهای واژگانی و رشته داستان‌های از هم گسسته به یکدیگر بافته می‌شوند. (رک: شیمل، ۵۸) به دلیل همین پیوستگی ابیات است که زرّین کوب می‌نویسد: «مثنوی مولانا را هر گاه آن گونه که بعضی از ادیبان عصر ما در تهذیب آن کوشیده‌اند تا به نقل مجرّد حکایاتش منجر شود، مجموعه ای از تعدادی قصّه خواهد شد که به کلی از آنچه روح و جوهر مثنوی است، خالی خواهد بود.» (زرّین کوب،۱۳۸۲: ۶۴) با توجّه به اهمّیت روایت در فهم فضای مثنوی ،باید اذعان کرد که «درک بوطیقای مثنوی ،تنها در گرو ورود به فضای معنوی و تجربه پشت روایت مولانا است. بدین سان صورت و معنی در این روایت، در نهایت همراهی‌اند و ساختار روایی مثنوی با جهان شناسی حاکم بر آن در پیوندی تنگاتنگ است.» (توکّلی،۱۳۸۹: ۳۴۹)

۲-۳- شروح مثنوی و نقد آنها

چنان که پیش از این گفته شد، هنر داستان سرایی مولوی در مثنوی مشهود است. از جمله عواملی که شعر مولوی را در طول قرون تا به امروز زنده و پویا گردانیده، ساخت شکنی مولانا در مثنوی است. او عادتِ تک معنایی و تک مدلولی را در داستان‌های مثنوی از بین برد. از این رو، کلام او تأویل پذیر است. از سوی دیگر- هم چنان که خود مولوی بیان داشته – داستان‌های او می‌تواند بیانگر اسراری باشد که او نمی‌خواهد صریحاً به آنها اشاره کند؛ پس در واقع، داستان‌ها و حکایت‌های مولوی در مثنوی، سخنان ناخودآگاه ذهن اوست و از این جهت قابل تأویل و تفسیر است.

با توجّه به همین دلایل و همچنین سایر ابهاماتی که در مثنوی وجود دارد، از همان زمان مولوی، نیاز به شرح ابیات مثنوی مطرح بوده است.

Archive of SID

www.SID.ir

۲-٤- شارحان مثنوی از آغاز تا جامی :

اولین شارح مثنوی را باید خود مولانا نامید. بدین معنا که گاهی شاگردان حاضر در درس، از خود وی سؤالاتی می‌کردند و پاره‌ای از مشکلات مثنوی را از خود او می‌پرسیدند. (رک:فروزانفر،۱۳۵۱: ۳۸۶) از سوی دیگر، خود مثنوی و سایر آثار مولوی می‌تواند در شرح ابیات مثنوی بسیار مؤثر باشد. فهم و درک دقیق فیه مافیه، غزلیات شمس و ... ابیات مثنوی را برای خواننده آسان‌تر می‌کند. علاوه بر این، بسیاری از مطالب و داستان‌های سایر آثار مولوی، با مثنوی اشتراک معنایی دارد. استفادهٔ فراوان دو مثنوی شناس بزرگ، نیکلسون و فروزانفر، از آثار مولوی در شرح مثنوی، دلیل قانع کننده‌ای بر این مدّعاست.

اولین آثار دربارهٔ مولانا، رسالهٔ فریدون سپهسالار و مناقب العارفین افلاکی است که اینها بیشتر به ذکر احوال مولوی می‌پردازد. اولین تلاش‌ها در جهت شرح و تفسیر مشکلات مثنوی را باید به سلطان ولد، فرزند مولوی ،نسبت داد. اما نفوذ و شهرت واقعی اشعار مولوی در ایران در قرن نهم است؛ بنابراین، نخستین شرحی هم که نوشته شده است، در این قرن است. کمال‌الدین حسین خوارزمی دو شرح به نظم و نثر دارد؛ شرح منثور او جواهرالاسرار نام دارد و فقط سه دفتر را شامل می‌شود. او پیرو مکتب ابن عربی است و به شرح ابیات دشوار مثنوی از این دیدگاه می‌پردازد. وی بسیاری از ابیات دشوار مثنوی را شرح نکرده و از آن گذشته است. (رک: شجری، ۱۳۸۶: ۱۳۲). نکتهٔ قابل ذکر این است که خوارزمی در شرح بعضی از ابیات، تابع احساسات خود عمل کرده و سررشتهٔ مطالب را از روی احساسات خود به درازا کشانده است. او به جنبه‌های داستانی مثنوی و پیوستگی ابیات و حکایت‌های آن، توجّه چندانی نکرده است.

شرح دیگری که از قرن نهم قابل ذکر است ،شرح مثنوی، نظام‌الدین محمود شیرازی، معروف به شاه داعی إلی الله شیرازی است. او هم پیرو مکتب ابن عربی است و از منظر اندیشه های ابن عربی به شرح پاره ای از ابیات مثنوی پرداخته است. هر چند شارح کوشیده است تمام مثنوی را شرح کند ، شرح او تفصیل لازم را ندارد و بسیاری از مشکلات و غوامض مثنوی در آن فروگذاری شده است؛ بخصوص دفتر ششم که تنها در چهارده

Archive of SID

www.SID.ir

صفحه است. خود شاه داعی، شرح خود را حاشیه ای بر مثنوی می‌داند نه شرح و تفسیر آن. (رک :همان،۸۲).

شرح شاه داعی از آنجا برای ما اهمّیت دارد که وی در شرح خود، با روح و محتوای مثنوی آشناست. او در حین شرح، هیجانات روحی مولوی و تلاطمات احساس و رفتار ذهن او را درک می‌کرده و با عبارت «حال او را ربوده است»، بارها متذکر شده است (رک:شیرازی،۱۳۶۳: ۲۲). همچنین او متوجّه شبکه های تداعی مولوی شده است و از این شاخه به آن شاخه پریدن‌های ذهن مولوی گاهی اوقات با لفظ «انتقالات» یاد کرده است. (همان: ۱۸۷) این مطالب ،همه نمایانگر آن است که شاه داعی با شیوهٔ روایت مثنوی پیش می‌رفته و به تبع آن، با روح مثنوی و حال و هوای مولوی قرین بوده و ذکر آن را در شرح خود مهم دانسته است. به نظر می‌رسد که او بیشتر سعی در تفهیم مفهوم حکایت‌ها و ابیات داشته تا شرح لغات و دشواری‌های آن.

«مولانا یعقوب چرخی»، در قرن نهم، در رساله ای به نام (نی نامه) قسمت‌هایی از مثنوی را شرح کرده است. او از جمله نخستین کسانی است که متوجّه اهمّیت داستان و روایت در مثنوی شده است. او پس از سخنی در باب دیباچه و شرح آن، داستان شاه و کنیزک و داستان دقوقی و داستان شیخ سررزی و موسی و شبان را مطرح می‌کند. اهمّیت او در این است که سعی می‌کند رشتهٔ نامریی ابیات مثنوی و پیوستگی مطالب مثنوی را با دیباچهٔ آن معرفی کند. اتفاقاً او داستان‌هایی را ذکر می‌کند که با دنیای راز آمیز ناخودآگاه مولوی عجین شده است و تصویری از تصاویر مبهم ذهن مولوی در قالب داستان‌ها است (رک: خلیلی،۱۳۸۶ ۱۱۰ به بعد).

شخصیت مهم دیگری که در قرن نهم اقدام به شرح مثنوی می‌نماید، عبدالرحمان جامی است. هر چند او فقط دو بیت نخست مثنوی را مدّ نظر قرار داده است، با توجّه به پیروی شارحان بعد از وی، شرح او اهمّیت فراوانی دارد. جامی در شرح خود، اندیشه‌های ابن عربی را مدّ نظر قرار داده است. شرح وی به نظم و نثر است. در شرح منظوم سعی می‌کند با کمک گرفتن از اصطلاحات خود مثنوی به تبیین آن بپردازد؛ از این رو ،حال و هوای مولانا را به خواننده منتقل می‌کند. زرّین کوب می‌نویسد: «عبدالرحمان جامی... بدون شک

Archive of SID

www.SID.ir

با شور و حالی که مولانا در حکایت‌های نی به بیان می‌آورد، آشنایی دارد و سوز آتشی را که مولانا در بانگ نی نشان می‌دهد، باید تجربه کرده باشد.» (زرّین کوب،۱۳۸۲: ۳۱).

۲-۵-شروح مثنوی بعد از روی کار آمدن دولت صفوی؛ رواج شرح نویسی در شبه قاره و عثمانی:

بعد از جامی، با روی کار آمدن دولت صفوی، شرایط سیاسی و مذهبی جدید ایجاد شد. ترویج اندیشه‌های شیعی و مخالفت آنها با صوفیان سنّی مذهب، فعالیت بسیاری از گروه های متصوّفه، مانند چشتیه، نقشبندیه، قادریه و ...را به خارج از ایران کشاند؛ از این رو ،کشورهای ناحیهٔ شرقی ایران ،مانند هندوستان و پاکستان، مورد توجّه بسیاری از شاعران قرار گرفت. رفتن این فرقه‌ها و گروه‌ها به خارج از کشور و مهاجرت بسیاری از شاعران و نویسندگان در عصر صفوی به هند، از رونق بازار تصوّف و به تبع آن شرح مثنوی در ایران کاست و در دیار هند و سند رونق بخشید. هر چند روند شرح نویسی در ایران به طور کامل قطع نشد و عده ای به مثنوی توجّه می‌کردند (رک:شجری،۱۳۸۶ :۳۸)، در ایران تا مدت‌ها شرح قابل ذکری از مثنوی دیده نمی‌شود.

علاوه بر هندوستان و نواحی شرقی ایران که به شرح مثنوی می‌پرداختند، در سرزمین عثمانی و آسیای صغیر نیز شرح مثنوی رواج پیدا کرد. قطع رابطهٔ عثمانی‌ها با صفویان باعث می‌شد که علاقه‌مندان مولوی، نیاز به شرح و ترجمهٔ مثنوی را در آن دیار حس کنند. در ترکیه شارحانی مانند ملا احمد رومی، شاهدی دده و سروری به شرح مثنوی پرداخته بودند. بعد از آنها، در قرن ده و اوایل قرن یازده ،شمعی شرحی بر مثنوی، به ترکی نوشت اما نخستین شرح معتبر و جامع و کامل مثنوی شرح کبیر رسوخ الدین اسماعیل انقروی است. انقروی در قرن دهم و یازدهم می‌زیسته است و همواره خود را از ارادتمندان مولوی می‌دانسته و از او همّت می‌طلبیده است و به سابقهٔ عنایت مولانا همواره امیدوار بوده است (رک: انقروی، ۱۳۷۴: ۲۴ به بعد مقدّمه). او همچنین به ابن عربی و دیدگاهش بسیار ارج می‌نهاده و شرح خود را بر اساس این دیدگاه نوشته است. شرح کبیر انقروی که به زبان ترکی نوشته شده، در واقع اولین شرح جامعی است که بر همهٔ ابیات مثنوی نوشته شده است. شارح از قرآن و حدیث و دقایق عرفانی، اطلاعات وسیع و جامعی ارائه می‌دهد؛ از

Archive of SID

www.SID.ir

این رو ،به سبب همین جامعیّت ،مورد توجّه شارحان بعد از خود چه به زبان ترکی و چه زبان‌های دیگر، عربی و فارسی و اروپایی، قرار گرفته است. روش او در شرح این گونه است که او از آغاز مثنوی و حتّی دیباچه عربی را هم در شرح مدّنظر قرار داده و بعد تک تک ابیات مثنوی را شرح کرده است. او معمولاً ابیات را تک تک ترجمه و شرح کرده است و در شرح ابیات، علاوه بر معانی ظاهری، معانی رمزی و تأویلی و تمثیلی را نیز بیان می‌کند (دربارهٔ روش شرح مثنوی از دیدگاه خود انقروی رک: همان :۳۷). حال اگر بخواهیم از رویکرد این مقاله شرح کبیر انقروی را مورد انتقاد قرار دهیم، باید گفت که هر چند شارح آن با مثنوی مولانا مأنوس بوده است به جز در شرح هجده بیت نخست، در سایر قسمت‌ها به ندرت از خود مثنوی و سایر آثار مولوی کمک گرفته است. او با توجّه گسترده به آرای ابن عربی، خواننده را همواره از فضای روحانی مثنوی و احوال روحانی مولانا جدا می‌سازد. از سوی دیگر، انقروی با جدا کردن ابیات از همدیگر، گویی عنصر مهم روایت و پیوستگی ابیات را در مثنوی نادیده گرفته است. پی بردن به رشتهٔ نامریی که همهٔ ابیات مثنوی را در شش دفتر به هم متصل می‌کند، اهمّیت فراوانی دارد که با جدا کردن ابیات، این رشته خصوصاً نزد خوانندهٔ مبتدی گسسته می‌شود و حال و هوای مثنوی به خوبی منتقل نمی‌شود و در نتیجه انس با مثنوی کمتر می‌شود. چنین شرحی ،واقع مثنوی مولانا را که پر از شور و هیجان است، به نثری عقلانی و فلسفی تبدیل می‌کند.

نوریان در بیان مضرّات تک بیت گرایی در شرح مثنوی می‌نویسد:

«در ذهن بعضی از خوانندگان شعر فارسی، تصوّری در طول سال‌ها پدید آمده است که هر بیت شعر برای خود معنی مستقلی دارد. ظاهراً خود کلمهٔ بیت (=خانه) این تصور را تقویت می‌کند که هر بیت خانهٔ دربسته ای است، جدا از خانه های دیگر که باید در آن را گشود و به آن وارد شد. به احتمال بسیار، این تصوّر از ابیات غزل‌های حافظ آغاز شده و به همه شعرهای دیگر تسرّی یافته است و سپس، در سبک هندی ،به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده و طبع همگان به آن عادت کرده است. این تصوّر اگر به فرض محال دربارهٔ شعرهای شاعران دیگر هم درست باشد، در مثنوی مولانا که به شیوهٔ تداعی آزاد و «جریان سیال خیال» سروده شده ، به هیچ وجه صدق نمی‌کند. ابیات مثنوی، چون حلقه های زنجیر، چنان به هم پیوسته است که گسستن آن ممکن نیست.» (نوریان،۱۳۸۴: ۲۳۳ – ۲۳۲).

Archive of SID

www.SID.ir

با این همه، شرح کبیر انقروی با در نظر گرفتن قدمت آن، یکی از ارزشمندترین شروح مثنوی است. نیکلسون هم این شرح را مهم‌ترین شرح شرقی مثنوی می‌داند.

شرح مهم بعدی که قابل ذکر است، شرح مثنوی موسوم به «مکاشفات رضوی»، نوشتهٔ محمد رضا لاهوری در قرن یازدهم در هند است. در این شرح، شارح ابیات و نکات مشکل مثنوی را انتخاب و شرح کرده است و حتّی در بیشتر اوقات، بیت را کامل نمی‌آورد. شارح در بیشتر جاها پیش از شرح، نقدی کوتاه از داستان مورد نظر بازگو می‌کند و مقصد و هدف مولانا را بیان می‌کند. او گاهی معنی نادری از بیت ارائه می‌دهد مثلاً در شرح بیت:

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد وانکه بی روزیست، روزش دیر شد

ماهی را کنایه از «شخص غافل که از قرب حق بی خبر است» گرفته و این در بین شارحان نادر است (لاهوری،۱۳۷۷: نه – دوازده مقدّمه و ص ۷). همچنین گاهی اوقات ، ربط ابیات را به همدیگر ذکر می‌کند. و نیز گاهی، «سر دلبران» و اسرار مربوط به مولوی را در «حدیث دیگران» می‌جوید؛ مثلاً در ذیل بیت:

باز دیوانه شدم من ای طبیب باز سودایی شدم من ای حبیب

می‌نویسد: «تلمیح است به آنکه در این داستان، کشف اسرار قلبیه از حال او دارد.» (همان : ۳۷۳) و یا در بیت:

از وی ار سایه نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد

می‌نویسد:

«چون ذکر آفتاب آمد، به مقتضای شرکت اسمی، عنان حضرت مولوی به طرف حضرت شمس الحق منعطف شده.» (همان : ۱۶).

با این همه،این شرح، خواننده را از همراه داشتن متن کامل مثنوی بی نیاز نمی‌کند و خوانندهٔ این گونه شرح‌ها، بایستی نخست مثنوی را بخواند و سپس، به این شرح بنگرد. از این نظر، این شرح با توجّه به رویکرد این مقاله، در درجهٔ بهتری نسبت به شروحی که همهٔ

Archive of SID

www.SID.ir

ابیات مثنوی را به صورت تک بیت شرح داده‌اند، قرار می‌گیرد چون خواننده ناچار است، نخست خود ابیات و حکایات مثنوی را بخواند.

شرح معروف دیگری که در قرن دوازدهم در پاکستان تألیف شده است، شرح مثنوی موسوم به «اسرار الغیوب» است که خواجه ایّوب آن را نگاشته است. فروزانفر، در مقدّمهٔ «شرح مثنوی شریف»، از این شارح یاد می‌کند و او را هوشمند و نکته دان معرفی می‌کند (فروزانفر، شرح مثنوی شریف، یازده). شارح همواره نظرات شارحان پیش از خود را می‌آورد و به نقد می‌کشد. وی در همان نی نامه، به این بحث می‌پردازد که بیت «سینه خواهم شرحه شرحه از فراق...»، مقوله مولوی است؛ از این رو ،به نظر می‌رسدکه آواهای مثنوی و راوی برای او مهم است. همچنین از کتبی مانند مناقب العارفین هم در شرح خود سود می‌جوید و در شرح بعضی از ابیات، با استدلالی ضعیف، برخی حکایت های غریبی را تأیید می کند که در مناقب العارفین به مولانا نسبت داده شده است. (رک: پارسا،۱۳۷۷: ۳۷). او شرح خود را مبتنی بر اندیشه های ابن عربی نوشته است.

شرح معتبر دیگر، «مخزن‌الاسرار» نام دارد که ولی محمد اکبر آبادی در قرن دوازدهم در هند نوشته است. او هر شش دفتر مثنوی را شرح کرده است. در سده های یازده و دوازده هجری، ابن عربی شناسی در شبه قارهٔ هند رواج داشته است. نجیب مایل هروی،ضمن بیان این مطلب،می‌نویسد:«اکبر آبادی بر اثر چنین شناختی،بین آرای مولانا و آثار ابن عربی سرگردان است و در شرح بسیاری از ابیات بحث برانگیز مثنوی، به مباحث و عبارات فصوص الحکم و الفتوحات المکیه مراجعه داشته و به نقل آنها اهتمام کرده است و شرحی ارائه داده است مخلوط از اختلاط دو گونهٔ دید عرفانی،که نادرستی این گونه گزارش نویسی بر متون ادبی فارسی ،خاصّه مثنوی، به نزدیک آگاهان متون آشکار است.» (اکبر آبادی،۱۳۸۶: ج مقدّمه)

اکبر آبادی، مولانا را «مرشد حقیقی» خود می‌دانسته و معتقد بوده که معانی ابیات مشکل از طرف مولوی به او القا می‌شود اما نجیب مایل هروی، معتقد است که ولی محمّد اکبر آبادی به «چونی» و چرایی‌ها در مورد مولانا و مثنوی او، جز به ندرت، راه نبرده است (همان : د مقدّمه). اکبر آبادی نگاه انتقادی به شروح پیش از خود دارد. او مخصوصاً شرح محمدرضا لاهوری را پیوسته ذکر می‌کند و ضمن تأیید برخی از مطالب آن ،بسیاری از

Archive of SID

www.SID.ir

گفته های لاهوری را رد می‌کند. او در شرح مصرع اول نوشته است: «معنی‌اش همان است که حضرت مولوی جامی نوشته‌اند» و سپس، برداشت خود را از تحلیل جامی نوشته است (همان :۷) . او در شرح دو بیت اول، بدون هیچ نقد و نظری، آرای جامی را پذیرفته است. از این رو به نظر می‌رسد که او سبک و سیاق فکری جامی را در شرح خود، اجرا کرده است.

از ویژگی‌های ممتاز شرح اکبر آبادی، این است که او معمولاً ارتباط حکایت‌ها و داستان‌ها را با ابیات داستان و حکایت پیشین روشن می‌سازد و گاهی با هوشیاری تمام، آنچه را شارحان دیگر در مورد ارتباط داستان‌ها گفته‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد (رک: همان : ۱۹). او همچنین به روایت مثنوی و سیر خطی داستان توجّه می‌کرده است و زمانی که سیر خطی داستان قطع می‌شود، متذکر می‌شود. مثلاً در ذیل بیت ۱۵۶۴ دفتر اول می‌نویسد: «از این بیت تا آخر ابیات سرخی، مقوله حضرت مولوی است و انتقال از قول طوطی.» (همان: ۱۸۱) همچنین در ذیل بیت «خوش نشین ای قافیه اندیش من» نوشته است: «از اینجا تا آن مصرع که «آن دمی کز وی مسیحا دَم نزد» مقولهٔ دلدار است.» (همان: ۲۰۸) همچنین اکبر آبادی متوجّه «تداعی معانی» در مثنوی شده و از آن با لفظ «انتقال» یاد کرده است.

شرح دیگر قرن دوازدهم، «فتوحات معنوی» نوشتهٔ بحر العلوم است که امروزه با عنوان «شرح عرفانی مثنوی معنوی» چاپ شده است. بحرالعلوم از متکلّمان بزرگ حنفی هند است که در عرفان به شاخه‌ای از قادریّه منسوب است. هدف او از شرح مثنوی، «روشن نمودن اسرار این کتاب، در پرتو عقاید ابن عربی» بوده است. فروزانفر اشاره می‌کند که اکثر مطالب این شرح، با شرح ولی محمد اکبرآبادی مطابقت دارد. وی از این دو شرح که شارحان آن کوشیده‌اند افکار مولانا را بر عقاید ابن عربی مطابقت دهند، این گونه انتقاد می‌کند که «غالباً از مقاصد مولانا به دور افتاده‌اند.» (فروزانفر، ۱۳۸۷: دوازده) روش او در شرح این گونه است که نخست، دسته‌ای از ابیات را می‌آورد و ابیات مشکل را انتخاب می‌کند و به شرح عرفانی آن می‌پردازد و در هنگام شرح از متون مهم عرفانی، مانند آثار ابن عربی، رسالهٔ قشیریه و نفحات الأنس سود می‌جوید. وی در شرح اغلب متوجّه رفع ابهام از همان بیتی است که مدّ نظر دارد و رابطهٔ آن بیت را با سایر ابیات آشکار نمی‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

وی تداعی‌های گوناگون مولانا را که همواره سیر خطی داستان را به هم می‌زند، متذکّر نمی‌شود. برای نمونه، شارح در همان ابتدای مثنوی که مولانا با یادکرد شمس، آشکارا روایت را رها می‌کند، ذکری به میان نمی‌آورد (ر.ک: بحرالعلوم،۱۳۸۴: ۲۷-۲۴)؛ از این رو، فضای شرح آغشته است با نظریات ابن عربی و از حال و هوای مولانا چندان خبری نیست.

آغاز دوباره توجّه جدی به مثنوی و شرح آن در ایران ،با حکیم و عارف بزرگ قرن سیزدهم، حاج ملا هادی سبزواری، است. او می‌کوشد تا مثنوی را از دیدگاه حکمت و شریعت ،بخصوص آراء و عقاید صدرالدین شیرازی، شرح و تفسیر کند. اهمّیت او در این است که او پس از تقریباً دو قرن رکود شرح نویسی، این مهم را دوباره در ایران انجام داد. روش شرح او بدین گونه است که پاره‌ای از ابیات و اشعار و لغات را که از نظر خودش مشکل بوده، شرح کرده است. از آنجا که مفسّر، شیعی بوده است، در شرح و تفسیر پاره‌ای از ابیات، از دعاهای معروف مانند دعای جوشن کبیر استفاده کرده است. اشکال های این شرح زیاد است؛ از جمله ذکر نکردن منبع پاره‌ای از ابیات شاهد و شماره بیت و همچنین اشتباهات و خطاهای فراوان که در معنی لغات و کنایات و مفاهیم ابیات دیده می‌شود (رک:شجری،۱۳۸۶: ۹۵ به بعد). وی در اصل شرح، فقط لغات و اصطلاحات مشکل را آورده است، بدین ترتیب، ناخودآگاه از خواننده خواسته است که اصل مثنوی را همواره در کنار داشته باشد تا به اصل ابیات دسترسی داشته باشد. در این شرح، اهمّیت داستان پردازی مثنوی و همچنین روایت آن مورد نظر قرار نگرفته است.

تفسیر مثنوی به زبان عربی چندان مورد توجّه نبوده است. مشهورترین تفسیر به زبان عربی، شرح «المنهج القوی »یوسف ابن احمد مولوی است که در قرن سیزدهم نوشته شده است. شارح نخست تمام ابیات مثنوی را به عربی برگردانده و سپس به شرح ابیات پرداخته است. فروزانفر این شرح را ترجمهٔ گونه ای از فاتح الأبیات انقروی می‌داند (فروزانفر،۱۳۸۷: سیزده)

Archive of SID

www.SID.ir

۲-٦-شروح مثنوی در قرن حاضر:

مهم‌ترین توجّهات به مثنوی و شرح و نقد و تفسیر آن، در قرن حاضر صورت گرفته است. کانون توجّهات ،بیشتر در ایران، ترکیه و برخی کشورهای غربی بوده است. بدین وسیله شروح و آثار بسیار ارزشمندی به وجود آمده است. در کشورهای غربی، مثنوی در آلمان و انگلستان و اخیراً در آمریکا مورد توجّه قرار گرفته است. فردریش روکرت و آن ماری شیمل در آلمان و ویلسون در انگلستان، مقدمات آشنایی اروپایی‌ها را با مثنوی و آثار مولوی فراهم ساختند و در نهایت، سرآمد همهٔ محققان، پرفسور رینولد الِن نیکلسون در انگلستان، آثار ارزنده ای دربارهٔ عرفان اسلامی و به خصوص مثنوی فراهم آورد. در ترکیه مثنوی شناس مشهور به نام عبدالباقی گولپینارلی اثر ارزنده‌ای دربارهٔ مثنوی نوشت و احمد آتش نیز در این راه اقداماتی انجام داد (برای اطلاع بیشتر رک:لوئیس،۱۳۸۶: ۷۱۷-۶۲۹).

-*شرح مثنوی نیکلسون*

توجّه به شرح نیکلسون و همچنین توجّه به مقدّمه‌ای که وی بر شرح خود نوشته و در آن دیدگاه خود را نسبت به شرح نویسی و نقد شروح شرقی مشخص کرده است، می‌تواند الگویی برای مثنوی خوانان و شارحان مثنوی باشد. فروزانفر دربارهٔ شرح نیکلسون می‌نویسد: «بی گمان دقیق‌ترین شروح مثنوی است که بر اصول صحیح انتقادی و با ذکر مأخذ و اسناد تدوین شده و برای کشف اسرار و حل رموز مثنوی مرجعی قابل اعتماد است.» (فروزانفر،۱۳۸۷: سیزده) با دقّت در شرح نیکلسون، خواننده متوجّه می‌شود که وی تسلّط دقیق و جامعی بر آثار ادب فارسی و خصوصاً آثار منظوم و منثور عرفانی داشته است . از سوی دیگر، توجّه نیکلسون به خود مثنوی و کمک گرفتن از خود آن در شرح، کاملاً هویداست. نیکلسون خود اعتراف می‌کند که آنچه در شرح مثنوی نوشته است، اندک مایه ای است که از خوشه چینی‌های خود بهره برده است. وی دربارهٔ شرح خود می‌نویسد: «هدف من، آن بوده است که اجزاء این مثنوی پرپیچ و خم را از نظر پیوستگی آنها به کل بنگرم و تا حد امکان، پیوندهای آن را علاوه بر قرآن و حدیث، با دیگر متون اسلامی نشان دهم.» او همچنین بر مفسران پیشین خرده می‌گیرد که آنها «در نیافته‌اند که چه بسا بهترین

Archive of SID

www.SID.ir

شرح بر مثنوی ،خود مثنوی است. در این کتاب، فراوان است قطعه‌هایی که هر یک روشنگر دیگری است.» (نیکلسون،۱۳۷۴: ۳).

روش او در شرح مثنوی، این گونه است که وی بر خلاف انقروی که یک یک ابیات را به ترکی ترجمه کرده و بلافاصله بعد از ترجمهٔ هر بیت توضیحات لازم آن را آورده، این دو بخش، یعنی ترجمه و تفسیر را از هم جدا کرده و کوشیده است تا ضمن شرح مشکلات مثنوی، منابع و مآخذ سخنان مولانا را نشان دهد. (رک:همان: صد و چهار، مقدّمهٔ مترجم) نیکلسون برای پرهیز از قطع ارتباط خواننده و راوی مثنوی، پیوسته شرح خود را خلاصه می‌کند و به جای توضیح غوامض ابیات، به آثار دیگر ارجاع می‌دهد. به نظر می‌رسد نیکلسون، با این کار، خواهان این است که خوانندهٔ مثنوی همواره با سیر ذهنی راوی مثنوی پیش برود و حال و هوای مثنوی را پیوسته حفظ کند. مترجم شرح نیکلسون می‌گوید: «مؤلف فقید در متن انگلیسی این شرح، به ذکر شمارهٔ ابیات مثنوی کفایت کرده و البته شماره ابیات مطابق نسخهٔ مصحح نیکلسون است؛ بنابراین، بهتر آن دیدم که علاوه بر پیروی از این روش مؤلف، اصل هر بیت را نیز در متن مترجم بیاورم تا خواننده را از مراجعه به چاپ‌های مختلف مثنوی، بی نیاز سازم.»(همان: ۱۰۹) به نظر می‌رسد مترجم محترم با این کار از هدف نیکلسون دور شده است. نیکلسون از این که عین بیت را نیاورده، هدف خاصی داشته است و آن، اینکه نمی‌خواسته خواننده از خود مثنوی و روایت آن غافل بماند چون، شارحان قدیم که تک تک ابیات را شرح می‌کردند و یا تنها با ذکر ابیات دشوار آنها را شرح می‌کردند، باعث دور شدن خواننده از روح مثنوی و هیجانات شاعر می شدند که با دقّت، در سیر خطی روایت مثنوی و پیوسته دانستن ابیات آن، حاصل می‌شود.

عامل دیگری که شرح نیکلسون را با اهمّیت جلوه می‌دهد، این است که او با وجود تسلط بر متون عرفانی و اسلامی، در نهایت از طریق خود مثنوی و پیوسته دانستن ابیات آن، به شرح مثنوی پرداخته است. این نگاه، نخست باعث شده است که فضای مثنوی با آراء فلسفی نظریه‌پردازانی نظیر ابن عربی آمیخته نشود و «شعر عرفانی به نثر عقلانی مبدل نشود»و دیگر آنکه خواننده، طی خواندن این شرح، جریان کلی مثنوی را دریابد و فضای هنرمندانهٔ آن را درک کند؛ بنابراین، نیکلسون روش شارحان شرقی را بدین گونه نقد

Archive of SID

www.SID.ir

می‌کند: «شارحان شرقی، مثنوی را بر حسب مکتب وحدت وجود مرتبط با ابن عربی، تفسیر کرده‌اند. آنان بر این عقیده بودند که مثنوی عمیقاً از آن جانب متأثر است و بدون رجوع به عقاید ابن عربی نمی‌توان معانی مثنوی را قابل درک ساخت. تا اینجا من هم موافقم، هر چند که اتّخاذ چنین روشی در شرح مثنوی ، ممکن است ما را گمراه سازد. مگر این که به یاد داشته باشیم که مولوی شاعر و عارف است ، نه فیلسوف و اهل منطق. مولانا نظام منسجمی ندارد بلکه فضایی هنرمندانه می‌آفریند که استدلال نمی‌پذیرد. قاعدتاً مقصود و جریان اصلی و مفهوم کلّی کلمات او را می‌فهمیم. آن معانی صریح و روشن که ما از آن جریان کلی در می‌یابیم ،جانشین معانی عمیق‌تر است.» (نیکلسون،۱۳۷۴: ۴).

سید جلال‌الدین آشتیانی هم بازتاب عقاید نیکلسون را در باب استفادهٔ شارحان از ابن عربی در تفسیر مثنوی، در مقدّمه ارزشمند خود نشان داده است. وی بیان می‌دارد «همان طور که بر همگان واضح است، مولانا جلال‌الدین، مثنوی خود را نه بر اساس قواعد معروف به مکتب ابن عربی نوشته و نه در نحوهٔ ارائه مطالب از کسی تقلید کرده است تا در شرح آن بتوان به گفته های آن دیگری استناد کرد.» (همان: نود و سه مقدّمه) در جای دیگر می‌نویسد: «این که برخی بدون اقامهٔ دلیل درست، مولانا را در معضلات مسائل تصوف، متأثر از شیخ اکبر می‌دانند، درست نیست.» (همان: نود و چهار مقدّمه) از این رو، نیکلسون در نقد این که شارحان شرقی اغلب با توجّه به آرای دیگران، از جمله ابن عربی، به شرح مثنوی پرداخته‌اند، تمثیل زیبایی به کار می‌برد:

«شارحان، به ناگزیر، شعر عرفانی را به نثر عقلانی مبدل می‌کنند. از طریق این واسطه که بنگری آنچه که ماهی شناوری بود در محیط طبیعی خود، به صورت نمونهٔ خشک تشریح شدهٔ روی میز آزمایشگاه در می‌آید. خواننده پی خواهد برد که در مثنوی با وجود مضامین بسیاری که قابل توضیح بی واسطه است، معانی بسیاری نیز هست که باید به اتّصال به مبانی فلسفی‌اش توضیح داده شود. شارحان شرقی در این زمینه، انواع و اقسام سلیقه‌هایی را عرضه می‌کنند که اسباب پریشانی و سردرگمی است.» (همان : ۵۸)

با توجّه به همهٔ این مباحث و با توجّه به رویکرد مقالهٔ حاضر، شرح نیکلسون به دلایلی بسیار ارزشمند است؛ یکی اینکه نیکلسون به عنصر روایت و پیوستگی ابیات مثنوی و نگریستن به همه ابیات مثنوی به عنوان یک کل اهمّیت فراوان داده است و دیگر اینکه

Archive of SID

www.SID.ir

نیکلسون در شرح مثنوی، از خود مثنوی بسیار کمک گرفته است؛ طوری که گفته‌اند تنها در نهصد بیت نخست، سیصد بار به قطعات و ابیات مختلف دیگر از مثنوی ارجاع داده است و این علاوه بر غزلیات شمس است که بارها استفاده کرده است (رک:شجری،۱۳۸۶: ۳۵۵).

-شرح فروزانفر

شرح فروزانفر مثنوی شناس و مولوی شناس برجستهٔ دیگر در قرن حاضر، بدیع‌الزمان فروزانفر است. وی مدت زیادی از عمر خویش را صرف شناخت اندیشه‌ها و آثار مولوی کرد و علاوه بر آثاری که دربارهٔ مثنوی نوشت، غزلیات شمس و فیه ما فیه را هم تصحیح کرد. شرح مثنوی وی موسوم به «شرح مثنوی شریف» است که تا بیت سه هزار و هشت دفتر اول مثنوی را در بر می‌گیرد. حسن کار وی در وهلهٔ اول، این است که نسخهٔ قونیه را که نسخهٔ معتبرتری است ، اساس قرار داده است. فروزانفر در شرح خود، تنها ابیاتی را که به نظرش مشکل بوده و نیاز به شرح داشته، آورده است. روش وی در شرح، این گونه است که معتقد است ابیات مثنوی را باید از طریق خود مثنوی و سایر آثار مولوی و یا آثار شاعران نزدیک به مثنوی، مانند عطار و سنایی، تحلیل کند (رک:فروزانفر،۱۳۵۱: ۳۹۱) و در حین نقل حکایت‌ها و قصّه های مثنوی، نخست تحقیقی جامع و دقیق دربارهٔ مأخذ داستان انجام می‌دهد و سپس به نقد و تحلیل داستان و گاهی هم ارتباط داستان با ابیات و حکایات قبلش می‌پردازد و سپس، فهرستی از لغات و تعبیرات و پس از آن، مباحث کلی که از آن بحث خواهد کرد، ذکر می‌کند و بعد به شرح ابیات می‌پردازد. با دقّت در داستان‌هایی که وی به عنوان مأخذ داستان مثنوی ذکر کرده و دقّت در تفاوت و تغییری که مولوی در داستان‌ها ایجاد کرده است، هنر داستان پردازی مولوی آشکار می‌شود و همچنین نقش «تداعی معانی» یا «جرّ جرار کلام» در روایت مولوی به وضوح دیده می‌شود.

فروزانفر در همان شرح بیت اول نشان می‌دهد که او به دنبال نقل آرا و نظرات پر و پیچ و خم امثال ابن عربی نیست و سعی دارد مثنوی را از طریق مثنوی و سایر آثار مولوی و با توجّه به احوال او شرح دهد و لذا با صراحت می‌نویسد: «بدون شک، مقصود مولانا از «نی»، همین ساز دلنواز بادی است که او را به نفس و دم می‌نوازند. به دلیل آنکه مولانا خود

Archive of SID

www.SID.ir

موسیقی می‌دانسته و با این ساز، انس و علاقهٔ وافر و تمام داشته و آن را در غزلیات، وصفی جامع کرده است.» (فروزانفر،۱۳۸۷: ۱)از سوی دیگر، فروزانفر در یک مقاله با عنوان «مثنوی و کیفیت استفاده از آن» نشان می‌دهد که توجّه به روایت و خود مثنوی، برای شرح مثنوی برای او بسیار مهم است (رک:فروزانفر،۱۳۵۱: ۳۹۱-۳۸۵). ناقد محترم شروح مثنوی، بر شرح فروزانفر این اشکال را وارد داشته است که وی همهٔ ابیات مثنوی را در شرح خود ذکر نکرده تا خواننده سیر داستان را دریابد (شجری،۱۳۸۶: ۲۸۹)؛ بر این دیدگاه ،دو نقد می‌توان بیان داشت:اوّل اینکه مرحوم فروزانفر، خود مثنوی شناس بزرگی است و در شرح مثنوی، با توجّه به احاطهٔ خود، شیوهٔ منحصر به فردی را دنبال می‌کند. دیگر اینکه به نظر می رسد فروزانفر، این شرح را برای کسانی نوشته است که با مثنوی و روایت آن مأنوس هستند، نه برای کسانی که می‌خواهند تنها از طریق شرح با مثنوی مأنوس باشند. فروزانفر با تواضعی که همواره داشته ،مسلماً نمی‌خواست آرای خودش را با متن کامل مثنوی بیامیزد تا خواننده با مراجعه به شرح وی، خود را از متن اصلی مثنوی بی نیاز بداند ؛ بنابراین، باید گفت که این ویژگی، نه تنها دارای اشکال نیست بلکه می‌تواند مزیتی برای آن باشد. پیش از نقد شرح فروزانفر، نکته ای قابل ذکر است: در تحلیل روایت از دیدگاه زمان، اساساً با سه نوع زمان مواجهیم: زمان روایت کردن، زمان روایت شده و زمان مواجههٔ مخاطب با روایت. علاوه بر این، وقتی رابطهٔ روایت و زمان پیچیده می‌شود که در خود زمان روایت شده، جا به جایی‌ها و گسست های زمانی یا آمیزش مرزهای زمانی روی می‌دهد (رک:توکّلی،۱۳۸۹: ۵۳۹). این زمان‌ها در قصّه دقوقی در دفتر سوم، آشکارا قابل ملاحظه است. توجّه نکردن به ارتباط این سه نوع زمان با روایت نیز فهم مثنوی را با مشکل مواجه می‌کند. لغزشی که حتی در شرح فروزانفر دیده شده است. او در شرح مصراع «گفت:گفت تو چو در نان سوزن است» که در قصّه وزیر جهود در دفتر اول آمده است ،می‌نویسد: «سوزن در نان، به کنایت سخن مؤثر و کارگر، چنان که سوزن در نان فرو می‌رود.» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۶۹) در حالی که این مصرع ،مربوط به آن قسمت از قصّه است که وزیر و شاه با هم قرار می‌گذارند که با حیله و تزویر،نصرانیان را فریب دهند و در واقع می‌خواهد حیله و نیرنگ را مطرح کند،نه تأثیر سخن را (رک: توکّلی،۱۳۸۹: ۵۹۵). با این همه، وی هوشمندانه می‌نویسد: «بهترین راه برای فهم مثنوی، خود مثنوی است؛ چنان

Archive of SID

www.SID.ir

که فرمودند: القرآن یفسروا بعضه بعضاً، یعنی قرآن قسمتی، قسمت دیگر را تفسیر می‌کند. مولانا می‌فرماید: شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت... کسانی که بخواهند اسرار مولانا را از مثنوی بفهمند، بهتر این است که مثنوی را مرتّب از ابتدا تا انتها بخوانند و مکرّر بخوانند.» (فروزانفر،۱۳۵۱: ۳۹۱).

از آنجا که متأسفانه ،شرح فروزانفر ناتمام ماند، بعدها، شهیدی سعی کرد که راه وی را در شرح مثنوی ادامه دهد. وی روش شرح خود را بدین گونه بیان می‌دارد که «سرانجام بدان رسیدم که تا ممکن است، باید مثنوی با مثنوی شرح شود و برای روشن شدن معنی بیتی ، از بیت‌های همانند استفاده گردد.» (شهیدی،۱۳۷۳: شش مقدّمه) وی خود را ادامه دهندهٔ راه فروزانفر می‌داند. تفاوت شرح وی با فروزانفر، این است که فروزانفر ابیات دشوار را برای شرح برگزیده است و از ذکر پاره ای ابیات که به نظرش ساده می‌آمده صرف نظر کرده است اما شهیدی همهٔ ابیات را ذکر کرده و در ضمن آن، ابیات مشکل را شرح کرده است. این روش از آنجا که روایت خطی داستان‌ها را دچار توقف می‌کند، مانع از آن می‌شود که خواننده حال و هوای واقعی مثنوی را درک کند؛ هرچند وی ابیات را به صورت گروه گروه ذکر می‌کند.

از دیگر شروح مثنوی در دورهٔ معاصر، شرح علامه جعفری است با عنوان «تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی». علامه جعفری با اندیشمندان و فیلسوفان ایرانی و غربی قدیم و جدید و جهان بینی آنها آشنایی داشت و در شرح خود از اندیشهٔ آنها کمک گرفته است. هر چند این شیوه باعث تنوع و تازگی در شرح مثنوی شده است و در واقع یک نوآوری در شرح مثنوی است، باعث می‌شود خواننده بیشتر متوجّه متن شرح باشد تا خود مثنوی. ایشان خواننده را از طریق شرح به مسیرهای متفاوتی می‌کشد که از یک سو، خواننده سر رشتهٔ مطالب را گم می‌کند و از سوی دیگر، باعث خستگی و ملال او می‌شود. ایشان همچنین گاهی در شرح خود، اندیشه‌ها و مطالب ذکر شده را تکرار می‌کند و ارجاع نمی‌دهد (رک: شجری، ۱۳۸۶: ۱۰۰ به بعد).

شرح دیگر، شرح دکتر محمد استعلامی است. وی همه ابیات را ذکر و شرح می‌کند. تفاوت آن با شرح قبلی، این است که وی از حاشیه رفتن و نمایش معلومات و پرگویی

Archive of SID

www.SID.ir

خودداری می‌کند. استعلامی به این نکتهٔ مهم هم اشاره می‌کند که سعی دارد مثنوی را با مثنوی معنی کند (همان: ۱۱۰ به بعد).

-شرح گولپینارلی:

شرح و تفسیر دیگری که با توجّه به رویکرد این مقاله بسیار ارزشمند است، شرح مثنوی موسوم به «نثر و شرح مثنوی شریف» نوشتهٔ عبدالباقی گولپینارلی است. روش او در شرح بدین گونه است: او نخست داستان یا حکایتی را به طور کامل از مثنوی نقل می‌کند و سپس، آن را به زبان ساده و بدون اطناب ترجمه می‌کند و پس از آن، ابیات یا لغات و اصطلاحاتی که از نظر خودش نیاز به شرح دارد، توضیح می‌دهد. با این روش، واضح است که او به توالی و پیوستگی ابیات مثنوی و روایت آن، اهمّیت فراوانی قائل است. گولپینارلی تأکید می‌کند کسانی که می‌خواهند مولوی را با توجّه به نظر ابن عربی و همچنین کسانی که می‌خواهند مثنوی را قبل از خواندن سایر آثار مولوی شرح کنند به بیراهه می‌روند؛ از این رو، بیان می‌دارد که «ما می‌خواهیم که مولانا را با سخنان و آثار خود او تفسیر کنیم، کوشیدیم این کار را با اتّکا به روش‌های تحلیلی و انتقادی امروز، بدون جانبداری انجام دهیم.» (گولپینارلی، ۱۳۷۴: ۴۹) ناقد شروح مثنوی، بر شرح گولپینارلی این ایراد را وارد آورده که «شارح گاه از شرح و توضیح پاره ای از ابیات متوالی که گاه تعداد آنها به پنجاه یا بیشتر نیز می‌رسد، خودداری می‌کند. در حالی که کمتر صفحه‌ای از مثنوی است که دست کم چندین نکتهٔ قابل توضیح و تفسیر نداشته باشد.» (شجری،۱۳۸۶: ۱۰۸) اما اگر دقّت کنیم، متوجّه می‌شویم که شارح، این کار را با هوشیاری انجام داده است و هدف او ، این بوده است که سیلان ذهنی مولوی و سیر خطی داستان را متوقف نسازد تا خواننده، هیجانات و جزر و مدهای ذهنی مولوی را ادراک کند. خود شارح در این باره می‌گوید:

«شارحان به شیوهٔ کهن، شرح خود را بیت به بیت نوشته‌اند ؛ بیتی را نوشته‌اند، مفهوم آن را بیان داشته و سپس به شرح پرداخته‌اند. به نظر ما، این روش بر شعریت، هیجان و جریان امر لطمه وارد می‌کند لذا گفتیم که شعریت اثر را بر هم نزنیم و نشئهٔ معنوی آن را از بین نبریم، مبحثی حکایتی را تا حد امکان کاملاً به دست دادیم، سپس پرداختن به تفسیر آن بخش را مناسب‌تر دیدیم. گمان می‌کنیم که این شیوه بر قدرت جذبه، کشش و سیلان

Archive of SID

www.SID.ir

شعری اثر تا حد امکان سایه انداز نباشد و در این شیوه ،خواننده ابتدا با مولانا رو در رو می‌شود، دل به دل می‌دهد، به قدر استعداد از آن چشمهٔ ذوق الهی می‌چشد، سپس شرح را به مطالعه می‌گیرد و اطلاع لازم را به دست می‌آورد. در این روش، عشق و عرفان، فراتر از دانش قرار خواهد گرفت؛آن دو، رهبری علم را عهده دار خواهند بود و دانشی که از این عرفان پیروی کند و از این عرفان کسب نور کند، بی تردید به حقیقت واصل خواهد شد و آن را خواهد یافت.» (گولپینارلی،۱۳۷۴: ۵۰) از این رو، گولپینارلی به اهمّیت داستان سرایی مولوی و فهم و درک مولوی از طریق خود او و این که خواننده گاهی خود را به ذهن سیّال مولوی بسپارد، پی برده است؛ بنابراین ،اگر تنها نثر سادهٔ ابیات مثنوی را از شرح گولپینارلی انتخاب کنیم و در پی همدیگر بیاوریم، مثنوی به مثابه یک رمان جریان سیال ذهن مطرح می‌شود که اساس پیشروی داستان هم «تداعی آزاد معانی و اندیشه‌ها» است.

علاوه بر همهٔ این شرح‌ها، در قرن حاضر محققانی نظیر همایی و زرّین کوب آثاری دربارهٔ مثنوی نوشته‌اند که بسیاری از مشکلات مثنوی را از آن طریق گشوده‌اند. از آنجا که این استادان با روح مثنوی مأنوس بوده‌اند، نظریات آنها می‌تواند گره‌گشای غوامض مثنوی باشد. آثار زرّین کوب عبارتند از: «سرّ نی»، «بحر در کوزه» و «نردبان شکسته» و ... . وی در سرّ نی، دربارهٔ مطالب و موضوعات گوناگون در باب مثنوی به طور مفصل بحث کرده است و به اهمّیت داستان پردازی مولوی در این کتاب اشاره کرده و حتی‌الامکان سعی کرده است از طریق اندیشه های خود مولوی، مثنوی را نقد و تفسیر و تحلیل کند.

همچنین در کتاب «نردبان شکسته» که در واقع «نردبان آسمان» نام داشته و به دلایلی شکسته شد، به تفسیر و تحلیل توصیفی مثنوی می‌پردازد. وی در این کتاب، سعی می‌کند همراه با روایت مثنوی پیش برود و سیر خطی و ذهنی مولوی و یا نی را همواره تعقیب کند؛ از این رو ،هر گاه این سیر خطی متوقف می‌شود و ذهن مولوی دچار سیلان می‌شود، وی متذکر می‌شود.

همایی هم پس از سال‌ها مطالعه و پژوهش، تحلیل و تفسیری از عقاید و افکار مولوی را در کتاب مولوی نامه می‌آورد. علاوه بر این کتاب، وی داستان (دژ هوش ربا) را هم شرح داده است و مقدّمه‌ای ارزشمند بر آن نگاشته است که نشانگر فهم و درک مثنوی از سوی وی است. این آثار هر چند شرح به معنای دقیق کلمه نیست گاهی از بسیاری از

Archive of SID

www.SID.ir

شرح‌های مثنوی برای انس با آن کتاب شریف مفیدتر است. خواندن دقیق این آثار، ما را با رفتار ذهن مولوی آشنا می‌سازد و باعث می‌شود حین خواندن مثنوی با آن انس بیشتری بگیریم و از آن لذت بیشتری ببریم. چه این آثار مثنوی را به صورت یک کل واحد در نظر گرفته‌اند و مولوی را بیشتر از طریق آرای خود وی به خوانندگان شناسانده‌اند.

۳- نتیجه‌گیری

مثنوی حاصل تجربه‌های ماورای حسی مولوی است. از آنجا که این کتاب از همان آغاز با قصّه پی ریزی می‌شود، خواننده با دنیای قصّه مواجه است. قصّه‌هایی که به صورت بسیار ناآشنا، نسبت به سنّت قصّه سرایی فارسی، در هم تنیده شده است؛ بنابراین، مولانا تجربه های ماورای حسی خود را در قالب قصّه و روایت قرار داده است. پس درک تجربه های ماورای حسی، منوط به انس با روایت مثنوی است. از آنجا که اساس قصّه پردازی مولوی بر اساس «تداعی معانی» پیش می‌رود، آشنایی با سلسلهٔ تداعی‌ها در روایت مثنوی می‌تواند خواننده را در تعقیب مسیر ذهنی مولوی در مثنوی یاری کند. فهم نحوهٔ آغاز شدن قصّه‌ها، روند ادامه یافتن قصّه و پیوندها و گسست هایی که در قصّه‌ها ایجاد می‌شود و گاه قصّه‌هایی که همزمان در مثنوی پیش می‌رود، در گرو توجّه و انس با روایت در مثنوی است. گفت و گوهای فراوان، استفاده از زاویه دیدهای متنوع، حدیث نفس و خود گویی در مثنوی، بیانگر این مطلب است که حتی خود مولوی هم خواسته است تا مخاطبش به روایت مثنوی توجّه داشته باشد.

با توجّه به مباحث مطرح شده می‌توان گفت که بهترین شرح مثنوی، خود مثنوی است چرا که در نهایت، اگر خواننده بخواهد با مثنوی مأنوس شود و آن را خوب بفهمد، باید خود مثنوی را بدون هیچ گونه شرحی مطالعه کند. با این روش، هر خواننده ای به اندازهٔ ظرفیت خود، مثنوی را می‌فهمد و با آن انس می‌گیرد. حال اگر کسی پیش از این کار، با متون نظم و نثر قبل از مثنوی، نظیر کلیله و دمنه و آثار سنایی و عطار از یک سو و اندیشه های عرفا و فیلسوفانی چون غزالی، هجویری و ابن عربی از سوی دیگر ،آشنا باشد، حین خواندن متن مثنوی می‌تواند بیشتر به مثنوی و مولوی نزدیک شود اما در نهایت خود مثنوی است که می‌تواند گره های خود را برای علاقه‌مندانش باز کند؛ بنابراین ،خواننده هر چه

Archive of SID

www.SID.ir

بیشتر باید با آن انس بگیرد و تمام ابیات آن را به مثابه یک کل در نظر بگیرد و برای فهم اسرار آن، وارد جهان متن و دنیای روایت مثنوی شود و غرق دریای قصّه های مثنوی ،گردد. پیوستگی ابیات و داستان‌ها در مثنوی حاکی از اهمّیت عنصر روایت در این کتاب است. در شرح‌هایی مانند شرح نیکلسون و شرح فروزانفر و کتاب‌هایی مانند «نردبان شکسته» زرّین کوب، به این مهم توجّه شده است. بنابراین، این آثار بهتر می‌تواند خواننده را با حال و هوای مثنوی آشنا سازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱-دکتر توکّلی در کتاب از اشارت‌های دریا، یکی از فصول کتاب را به این مقوله مهم اختصاص داده و به طور مبسوط بحث کرده است. (رک:توکّلی،۱۳۸۹: ۳۷۰-۲۲۴).

۲- برای دیدن نمونه های بیشتر رک:همان: ۳۳۸ به بعد)

Archive of SID

www.SID.ir

فهرست منابع

۱-اکبر آبادی، ولی محمد.(۱۳۸۶). ***شرح مثنوی مولوی موسوم به مخزن‌الاسرار***. به اهتمام نجیب مایل هروی. چاپ دوم، تهران:نشر قطره .

۲-انقروی، رسوخ الدین اسماعیل.(۱۳۷۴). ***شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی***. ترجمه دکتر عصمت ستارزاده.تهران: انتشارات .

۳-بحرالعلوم، محمد بن محمد.(۱۳۸۴). ***شرح عرفانی مثنوی معنوی***. زیر نظر و با مقدمهٔ فرشید اقبال. تهران:انتشارات ایران یاران.

۴-پارسا، خواجه ایوب.(۱۳۷۷). ***اسرارالغیوب***، تصحیح و تحشیه دکتر محمدجواد شریعت.تهران: انتشارات اساطیر.

۵-پارسی نژاد، ایرج.(۱۳۸۰). ***روشنگران ایرانی و نقد ادبی***. تهران:سخن .

۶-پورنامداریان، تقی.(۱۳۶۹). ***داستان پیامبران در کلیات شمس***، جلد اول. چاپ دوم،تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۷- ـــــــ .(۱۳۸۰).***در سایه آفتاب، شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی***. تهران: سخن.

۸-توکّلی، حمیدرضا.(۱۳۸۹). ***از اشارت‌های دریا***. بوطیقای روایت در مثنوی. تهران :مروارید.

۹-خلیلی، خلیل الله.(۱۳۸۶). ***نی نامه***: چهار رساله دربارهٔ مولانا تحشیه و تعلیق خلیل الله خلیلی، به اهتمام عفت مستشارنیا.تهران: عرفان.

۱۰- داد، سیما.(۱۳۸۷). ***فرهنگ اصطلاحات ادبی***. چاپ چهارم،تهران: مروارید.

۱۱- زرّین کوب، عبدالحسین.(۱۳۶۴). ***سر نی*** (دو جلد)،تهران:انتشارات علمی .

۱۲- ـــــــ .(۱۳۶۸).***بحر در کوزه***.چاپ سوم، تهران :علمی و فرهنگی.

۱۳- ـــــــ.(۱۳۸۲) . ***نردبان شکسته***. تهران:سخن.

۱۴- سبزواری، حاج ملاهادی.(۱۳۷۴). ***شرح مثنوی***، جلد اول. به کوشش دکتر مصطفی بروجردی.تهران:سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی .

Archive of SID

www.SID.ir

۱۵- سپسهسالار،فریدون بن احمد.(۱۳۸۷).***رسالهٔ سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار***.مقدّمه،تصحیح و تعلیقات:محمد افشین وفایی، چاپ دوم، تهران: سخن.

۱۶-شجری، رضا.(۱۳۸۶).**معرفی و نقد و تحلیل شروح مثنوی**.تهران: امیر کبیر.

۱۷-شهیدی، سید جعفر.(۱۳۷۳). ***شرح مثنوی*** جزء چهارم از دفتر اول. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۸- شیرازی، شاه داعی الی الله.(۱۳۶۳).***شرح مثنوی معنوی***، تصحیح و پیشگفتار محمد نذیر رانجها. انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،

۱۹- شیمل، آنه ماری.(۱۳۶۷). ***شکوه شمس***. با مقدمه جلال الدین آشتیانی. ترجمه حسن لاهوتی. تهران:علمی و فرهنگی.

۲۰- فروزانفر، بدیع‌الزمان.(۱۳۸۷). ***شرح مثنوی شریف***، ج اول. چاپ سیزدهم، تهران:زوار.

۲۱- ـــــ .(۱۳۵۱).***مجموعه مقالات و اشعار بدیع‌الزمان فروزانفر***. به کوشش عنایت الله مجیدی. تهران: کتاب فروشی دهخدا.

۲۲-گولپینارلی، عبدالباقی.(۱۳۷۴). ***نثر و شرح مثنوی شریف***. ترجمه و توضیح دکتر توفیق سبحانی. چاپ دوم،تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۳- لاهوری، محمدرضا.(۱۳۷۷). ***مکاشفات رضوی***. به اهتمام و تصحیح کورش منصوری. تهران:روزنه.

۲۴- لوئیس، فرانکلین.(۱۳۸۶). ***مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب***. ترجمهٔ حسن لاهوتی. چاپ سوم، تهران:نشر نامک.

۲۵- نوریان، سید مهدی.(۱۳۸۴).«**هر کسی از ظن خود شد یار من**». *نشریه دانشگاه تربیت معلم*،سال دوازدهم و سیزدهم،شمارهٔ ۴۹– ۴۷،صص: .

۲۶- نیکلسون، رینولد الن.(۱۳۷۴). ***شرح مثنوی معنوی مولوی***، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی.تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

Archive of SID

www.SID.ir